

# هشت تراژدی شکسپیر

در یک نمایش ۲۱۰ دقیقه‌ای

کارگردان: مارتین ویبکرت

این قدرت روحی به دونلان کمک کرد که تابوی «بازی سید در انگلستان» را بشکند. کاری که هرگز نشده بود چون آثار کرنی را غیر قابل ترجمه می‌دانستند. نخستین اجرای سید در ۱۹۸۶ در لندن بود که با موفقیت روبه‌رو شد. پیش از آن، در ۱۹۸۳ آندرو ماگ اثر راسین را اجرا کرده بود. به دنبال سید نمایشنامه‌های دیگری را به صحنه برد: دکتر افتخاری از کالدرون (در ۱۹۸۹)، سارا از لسینگ (در ۱۹۹۰) و با عشق شوخی نمی‌کنند از موسه در ۱۹۹۳. وقتی برنار فوردارسیه (مدیر فستیوال آوینیون) در ۱۹۹۵ اجرای نمایشنامه آنطور که شما می‌خواهید از شکسپیر را در «تئاتر بوف دونور» پاریس دیده بود، به دونلان پیشنهاد کرده بود که به آوینیون بیاید با این نیت که او اثری از شکسپیر نمایش خواهد داد ولی کارگردان انگلیسی که تازه از اجرای قصه زمستان شکسپیر در تئاتر مالی سن پترزبورگ روسیه برگشته بود، اجرای سید را پیشنهاد کرد. فوردارسیه گفت: «در آوینیون، این اجرا مشکل است» دونلان پرسید: «چرا؟ خوب، ژان ویلار و ژراژ فیلیپ این کار را کردند.» و پاسخ شنید: «ولی این قبل از تولد من بوده.»

پس برویم سراغ سید، ولی نه در حیاط دیوانخانه، دونلان آنجا را نخواست است و می‌گوید:

«در قرن هفدهم، همه تئاترهای مهم، از جمله گلوب شکسپیر، کوچک بوده‌اند. برای اینکه سخنان کرنی را به گوش تماشاگران برسانیم، یک تناسب انسانی لازم است.»

پس با معیار خاص خود تئاتر شهرداری را انتخاب می‌کند. به نظر او «یک بازیگر خوب کسی است که می‌تواند باور کند و می‌داند چه و چگونه ببیند.»

دونلان طرفدار قرائت دور میز نیست. او از طریق تمرینات جسمانی و بحث به اثر نزدیک می‌شود و با آن رابطه برقرار می‌کند. آیین او ناشی از کارکرد جهانی او در تئاتر است: «زبان همیشه حاکم است. مهم این است که نکات مشترکی را که داریم پیدا کنیم.»

مارتین ویبکرت نمی‌داند چرا، از زمانی که دیپلمش را گرفت، برایش روشن بود که به تئاتر خواهد پرداخت. معمولاً با چنین آغازی، آدم یا همه چیز می‌شود و یا هیچ چیز. برای او همه چیز بود و همه چیز یعنی تئاتر چون تصمیمش را گرفته بود و علاوه بر این، در مؤسسه آموزشی مذهبی بانوان معلمانی داشت که می‌توانستند در پشت اونیفورم آبی شاید بیداری و رشد یک شخصیت باشند. می‌گوید:

«خیلی مدیون آنها هستم، آنها مرا ساخته‌اند. لاقلاً در لحظات خوبی آنجا بودند که مرا در خواست‌هایم تأیید و تشویق می‌کردند و به من اعتماد می‌بخشیدند.»

۱۹۷۰؛ مارتین ویبکرت در Insee (انستیتوی ملی عالی هنرهای نمایشی) در بروکسل مشغول آموزش

است. هجده سال دارد و خود را «مثل یک غاز سفید» احساس می‌کند. آنچه را که مهم و اساسی می‌داند یاد می‌گیرد. می‌پرسد. برایش بازی کردن جالب نیست. می‌خواهد کارگردانی بکند. ۲۵ سال بعد، از راه خود منحرف نشده ولی به یک ایمان و اقیان رسیده است: «هنر کارگردانی هنر اداره کردن «فقدان»، اداره کردن چیزی است که وجود ندارد. وقتی به تدارک یک نمایش می‌پردازم، ماه‌ها در تنهایی کار می‌کنم. مثل نقاشی هستم که می‌خواهد طرحی را با خطوطی روشن ترسیم کند. پیش از آنکه این طرح را به بازیگر تسلیم کنم، چهل بار از سر شروع می‌کنم چون وقتی نمایش شروع می‌شود دیگر صاحب آن نیستم.»

این مصاحبه در بروکسل، در تئاتر بالسامین (Balsamine) انجام می‌گیرد. این تئاتر به نام گروهی نامیده می‌شود که مارتین در ۱۹۷۴ تشکیل داده است. تا سال ۱۹۸۰ گروه بالسامین از محلی به محلی دیگر رفته بی‌آنکه هرگز در یک سالن کلاسیک تئاتر بازی کرده باشد. مارتین و بیکرت به هم‌سازی بین افسانه (نمایش) و واقعیت (یک زیرزمین، یک انباری، یک کلیسا یا یک گورستان) معتقد بود: هر جایی که می‌توانست برای عرضه آثار استانیسلاو ویتکیه و بیچ، هوگو کلووس یا میشل دو گلدروود به دردش بخورد. سپس، روزی وارد پادگان متروکی در محله شتریک شد که فقط نمایی از آن باقی مانده بود. مارتین یک سالن کوچک (حداکثر با ۱۸۰ صندلی) در آنجا ایجاد کرد. می‌گوید:

«برایم سرگرم‌کننده بود که پادگانی را مثل تئاتر به آوازه‌خوانی وادارم.»

مدت پانزده سال مارتین و بیکرت بر حسب ضرورت، وظایف مدیریت تئاتر و کارگردانی را با هم به عهده گرفت. امروزه خوشحال است که توانسته است اداره مالی تئاتر را رها کند و صرفاً به کارگردانی بپردازد. در دوره کاری او آثاری از اوزن لابیث یا استریندبرگ

(مادموازل ژولی) و یانوآوری‌هایی از خود مارتین می‌بینیم ولی از نویسندگان پایه‌گذار (از یونانی‌ها تا چخوف) اثری دیده نمی‌شود. در ۱۹۸۶ اقتباس آزاد و جمع و جوری از رومنو ژولیت شکسپیر را با کم‌روبی به صحنه آورد. می‌گوید:

«ما روی بیست نمایشنامه کار کرده بودیم. در نمایش دو بازیگر و یک نوازنده ساکسیفون روی صحنه آوردیم. در دکور طبیعی، با ضرب‌آهنگ طلوع خورشید و با سی پرنده آزاد... آنچه برایم جالب بود این بود که رومنو ژولیت همدیگر را دوست داشتند بی‌آنکه همدیگر را ببینند. در آن زمان من جوان بودم.»

با وجود این، دستداران شکسپیر راه را برای یک دوره از نمایش‌ها باز می‌کنند و مارتین و بیکرت آنها را به صورت خود شرح حال‌نویسی می‌بینند و بر مبنای شیوه Story-Boards در آنها از زوج‌ها حرف می‌زند. شکسپیر در این سلسله جای گرفت. مارتین و بیکرت با خود گفت که باید بر زمان غلبه کند. آثار شکسپیر را کاوید و روی تاریخی از زاد و ولد شاهان و بدبختی‌ها متوقف شد: تاریخ خاندان پلانناژنه‌ها، که شکسپیر هشت نمایشنامه درباره آنها نوشته است: ریچارد دوم - هنری چهارم (در دو قسمت) - هنری پنجم - هنری ششم (در سه قسمت) و ریچارد سوم. مارتین تصمیم گرفت از این مجموعه یک نمایشنامه بسازد و عنوان آن را گذاشت: «واژه‌ها سرزمین‌هایم فقط زمینی به قد قامت‌م برایم باقی می‌ماند» و این عبارت بود از کارکردن روی زمان‌ها و میراث‌ها با ترکیب مجدد تراژدی‌ها. سخن از ساختن یک اثر کامل نیست، در هر حال عملی نیز نیست. مارتین و بیکرت ماراتن را دوست ندارد. در عرض سه ساعت و نیم او تا کلام شوم: «سلطنتم در برابر یک اسب» پیش می‌رود.